جلسه 1744

سه شنبه 21/03/98

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به کیفیت فتوای مجتهد در غیر موارد علم وجدانی به حکم شرعی بود. چه در مورد قیام امارات و چه در مورد اصول و چه در مورد علم اجمالی که منشأ وجوب احتیاط می شود.

در این موارد شبهه این بود که مثلا مجتهد می گوید که نماز جمعه در زمان حضور امام واجب تعیینی بوده است، شک داریم که در زمان غیبت وجوب تعیینی نماز جمعه استمرار دارد یا استمرار ندارد، استصحاب می کند وجوب تعیینی نماز جمعه را در عصر غیبت و در رساله عملیه می نویسد که بر مردم واجب تعیینی است که در نماز جمعه شرکت کنند.

اشکال می شود که این مجتهد فتوی می دهد به وجوب واقعی نماز جمعه در عصر غیبت؟ اینکه می شود إفتاء به غیر علم. فتوی می دهد به وجوب ظاهری استصحابی نماز جمعه در حق مقلدین؟ اشکالش این است که مقلد که یقین به حدوث وجوب نماز جمعه در عصر حضور ائمه علیهم السلام نداشته است تا موضوع بشود برای حرمت نقض یقین به شک. مجتهد یقین به حدوث داشته است و موضوع است برای حرمت نقض یقین به شک. مجتهد باید در نماز جمعه شرکت کند از باب استصحاب وجوب نماز جمعه، اما مقلدین که یقین به حدوث ندارند. مثل اینکه مجتهد یقین دارد این لباس قبلا نجس بود، استصحاب می کند هنوز نجس است از آن اجتناب می کند. مقلدین که یقین به سبق نجاست این ثوب ندارند آنها که لازم نیست از این ثوب اجتناب کنند.

در این موارد به لحاظ هر موردی خواسته شده است که یک راه حل موردی ارائه بشود.

در مورد اماره دیروز عرض کردیم که راه حل موردی این بود که گفته می شد که قیام اماره سبب می شود که مجتهد جائز بشود فتوی بدهد به حکم واقعی. که نظر مرحوم آقای خوئی و امام قده بود. که خبر ثقه بر یک حکم شرعی واقعی کافی است برای جواز إفتاء به همان حکم شرعی واقعی که مشترک است بین جمیع مکلفین.

ویا جوابی که در بحوث دادند که اماره بوجودها الواقعی موضوع است برای حکم ظاهری به لزوم عمل. عامی هم ولو اماره به او واصل نیست مخاطب هست که یجب علیک تصدیق العادل. اینطور نیست که موضوع حجیت اماره وصول اماره به مکلف باشد. که طبق این بیان بحوث مجتهد فتوی به حکم واقعی نمی دهد، چون إفتاء به غیر علم است به نظر بحوث. فتوی می دهد به وجوب ظاهری این فعل از باب اینکه تصدیق عادل واجب ظاهری است بر هر مکلفی. چه آن کسی که این خبر عادل به او واصل باشد و چه آن کسی که خبر عادل به او واصل نباشد. مجتهد می داند اینجا خبر عادل موجود است، پس می داند که عامی هم مخاطب است به حکم ظاهری به وجوب تصدیق عادل. شرط حجیت خبر عادل هم فحص از معارض و مخصص منفصل نیست تا بگوئیم عامی فحص نکرده است. شرطش عدم معارض و مخصص منفصل است واقعا. عدم معارض فی معرض الوصول، و عدم مخصص منفصل فی معرض الوصول. خب مجتهد می بیند که معارض و مخصص منفصل در معرض وصول هم نیست، و این عامی شرائط حجیت خبر عادل در حقش فراهم شده است، و حکم ظاهری در حق او ثابت است. مجتهد فتوی می دهد به این حکم ظاهری ثابت در حق عامی.

که به نظر ما این فرمایش بحوث همه جا نمی تواند مشکل را حل کند. چرا؟ این عامی گاهی موضوع است برای حکم ظاهری دیگر. فتوای فالاعلمی هست به عدم وجوب این فعل. و این فتوای فالاعلم حجت است در حق عامی. و مجتهد اعلم تا با فتوای خودش تخطئه نکند غیر اعلم را، فتوای غیر اعلم برای این عامی حجت است. چطور ما بگوئیم این عامی موضوع حکم ظاهری الزامی است به وجوب این عمل، در حالی که فالاعلم فتوی می دهد که این عمل واجب نیست.

یا مثلا در مورد استصحاب، راه حل موردی ارائه شده است. مثلا مرحوم آقای خوئی نظرشان این است که این مجتهد که استصحاب کرد وجوب نماز جمعه را در عصر غیبت، علم تعبدی پیدا می کند به وجوب نماز جمعه در عصر غیبت. این را آقای سیستانی هم دارند آقای تبریزی هم دارند. وفرموده اند جائز می شود که این مجتهد فتوی بدهد به حکم واقعی استنادا الی الاستصحاب. چون استصحاب علم تعبدی به واقع می آورد و إخبار و إفتاء به واقع جائز می شود به برکت استصحاب.

که ما این را قبول نداریم، ما استصحاب را علم تعبدی به واقع نمی دانیم.

یا در بحوث راه حل موردی در استصحاب ارائه کرده اند، گفته اند به نظر ما رکن استصحاب یقین به حدوث نیست، واقع حدوث است. واقع وجوب تعیینی نماز جمعه در عصر امام علیه السلام این رکن استصحاب است، نه یقین به حدوث تا بگوئید عامی یقین به حدوث ندارد. چون واقع حدوث رکن است، پس این رکن در مورد عامی هم محقق است و عامی هم وجوب استصحابی نماز جمعه دارد، چون ارکان استصحاب در حق او فراهم است، واقع الحدوث در حق او هم هست. اینطور خواسته اند مشکل را حل کنند.

که ما قبول نداریم که رکن استصحاب واقع الحدوث است. این خلاف ظاهر لاتنقض الیقین بالشک است که یقین به حدوث رکن است.

علاوه در آنجایی که فالاعلم فتوی می دهد به عدم وجوب نماز جمعه، او اماره است در حق عامی. با وجود آن اماره که دیگر استصحاب در حق عامی جاری نیست. مجتهد اعلم که فتوای آن فالاعلم به عدم وجوب تعیینی نماز جمعه در عصر غیبت را قبول ندارد چون می گوید مستند شما اجماع است من قبول ندارم، و لکن می بیند این فتوای فالاعلم در حق عامی حجت است. آقای مجتهد اعلم! تو قبول نداری فتوای فالاعلم را و برای تو حجت نیست استصحاب در حق تو جاری است، اما برای عامی که فتوای فالاعلم حجت است.

پس الان که هنوز شمای مجتهد اعلم فتوی نداده ای، استصحاب در حق عامی جاری نیست، فتوای فالاعلم اماره است بر عدم وجوب. جناب اعلم! باید بیائی فتوی بدهی به نحوی که فتوای فالاعلم تخطئه بشود و از حجیت بیفتد تا استصحاب در حق عامی زنده بشود. پس جناب آقای صدر! حالا برفرض جائی که استصحاب به قول شما رکنش واقع الحدوث است فی الجمله می خواهی مشکل را حل کنی. اما در جائی که فتوای فالاعلم بر خلاف این استصحاب است، خب قبل از اینکه اعلم فتوی بدهد و این اعلم هنوز فتوی نداده و ساکت است فتوای فالاعلم اماره معتبره است برای عامی. وبا وجود آن اماره معتبره که استصحاب جاری نیست.

نمی توانید بگوئید که اعلم می بیند که استصحاب بقاء وجوب در حق عامی جاری است چون واقع الحدوث رکن استصحاب است.

نخیر، اول باید این اعلم بیاید فتوای فالاعلم را از اعتبار بیندازد و او از حجیت بیفتد تا استصحاب در مورد این عامی جاری بشود.

وهمینطور اگر بخواهد مجتهد اعلم فتوی بدهد بر اساس اصل برائت. آقای اعلم! شما فتوی به چه چیزی می دهی که می گوئی سیگار کشیدن حلال است طبق رفع ما لایعلمون. آیا حلال است واقعا؟ تو که علم نداری. یا حلال است ظاهرا؟ خب موضوعیت حلیت ظاهریه چیست؟ موضوع حلیت ظاهریه شک بعد الفحص است نه شک قبل الفحص. عامی که شکش بعد الفحص نیست تا مجرای حلیت ظاهریه باشد. انصراف دارد دلیل اصالة البرائة از شبهات حکمیه قبل الفحص. عامی شبهه حکمیه اش قبل الفحص است. ولو این مجتهد می بیند اماره بر حرمت در معرض وصول نیست ولکن عامی که فحص نکرده. شبهه حکمیه عامی شبهه حکمیه قبل الفحص است.

وانگهی در این مثالی که زدیم که فتوی می دهد فالاعلم بر خلاف این اصل، فالاعلم می گوید شرب تتن حرام، حالا دلیلی برای خودش دارد، این اعلم فتوی می دهد به حلیت ظاهریه در حق عامی، آقای مجتهد اعلم! تا آن فتوای فالاعلم بر حرمت شرب تتن از اعتبار نیفتد این عامی اماره بر حرمت دارد، حلیت ظاهریه ندارد. این درست نیست که در بحوث می گویند مجتهد اعلم فتوی می دهد که بله آقای عامی تو حلیت ظاهریه داری خودت خبر نداری. عامی هم می گوید نخیر آقای مجتهد اعلم خودت خبر نداری و فقط داری رساله خودت را می خوانی. مجتهد فالاعلم در رساله اش نوشته شرب تتن حرام است. با وجود اینکه او نوشته شرب تتن حرام است آیا من حلیت ظاهریه دارم؟

آقای مجتهد اعلم! اگر می خواهی من حلیت ظاهریه داشته باشم اول باید تخطئه کنی فتوای فالاعلم را به حرمت شرب تتن، تا اماره بر حرمت اعتبارش ساقط بشود، بعد بگوئی تو حلیت ظاهریه داری.

ولذا می بینید این راه حل های موردی مشکل را حل نمی کند.

مشکل فقط از دو راه حل می شود، یکی مسلک نیابت و دیگری مسلک تقلید طولی.

مسلک نیابت مسلکی است که به مرحوم شیخ انصاری هم نسبت داده شده است ولی آن کسی که صریحا اختیار می کند محقق اصفهانی ره است.

فرق عملی بین مسلک نیابت و مسلک تقلید طولی را عرض کنم: در همین مثال اصل برائت بگویم: مجتهد اعلم بنابر مسلک نیابت شک خودش را کأنه شک عامی می بیند وفحص خودش را و یأس خودش را از ظفر به اماره در معرض وصول کأنه فحص ویأس عامی می بیند، وقتی می بیند که شرائط جریان برائت در حق خود این مجتهد اعلم مثلا محقق شد، تنزیل شده است تحقق موضوع اصل برائت در مورد این مجتهد کأنه موضوع اصل برائت در حق عامی هم محقق شده است. واحد کألف است. لذا با روشن شدن چراغ موضوع اصل برائت در حق این مجتهد، کأنه سیم چراغ های موضوع اصل برائت در حق تک تک عوام به چراغ این موضوع اصل برائت مجتهد بسته است، همه آنها روشن می شود، و همه آنها اصل برائت پیدا می کنند. به این می گویند مسلک نیابت. که لابد دلیلشان این است که لولا هذا المسلک توجیه فتوای مجتهد در غیر موارد علم وجدانی مشکل می شود. خب مجتهد به حکم واقعی که نمی تواند فتوی بدهد علم به او ندارد، فتوای به حکم ظاهری هم که می دهد خودش موضوع حکم ظاهری است، پس چه جوری برای عامی این حکم ظاهری ثابت است؟. توجیهش این است که خودش موضوع حکم ظاهری که شد کأنه تمام عوام موضوع همین حکم ظاهری هستند. تقلید طولی این است که نه، مجتهد می گوید من می آیم کاری می کنم که عامی با فتوای من موضوع بشود برای این اصل. من که به او می گویم شرب تتن حلال است، دارم به او می فهمانم که آقا اماره در معرض وصول بر حرمت نداریم. آقا فتوای مجتهد فالاعلم بر حرمت درست نیست. اگر درست بود که من نمی آمدم دین فروشی کنم در رساله ام بنویسم که شرب تتن حلال است. همینکه دارم می نویسم شرب تتن حلال است یعنی نه اماره تفصیلیه در معرض وصول بر حرمت شرب تتن هست و نه اماره اجمالیه در حق عامی که فتوای مجتهدان دیگر هست بر حرمت شرب تتن صحیح است. خوب عامی تا این مسأله را می خواند که شرب تتن حلال است، ناگهان موضوع می شود برای اصل برائت و اصل برائت در حقش جاری است. با یک تیر دو هدف را می زنیم. اول موضوع می سازیم برای اصل برائت در حق عامی. با موضوع سازی اصل برائت در حق عامی، عامی حکم برائت پیدا می کند و این مجتهد فتوی می دهد به جریان برائت در حق او. منتهی بجای اینکه بیاید مردم را خسته کند و بیاید داستان بگوید که ایها الناس شرب تتن مشکوک الحرمة است، ایها الناس ما گشتیم اماره ای بر حرمت آن پیدا نکردیم. ایها الناس هر مجتهدی که می گوید شرب تتن حرام است اشتباه می گوید. پس شما اصل برائت دارید. اما بجای این همه داستان سرائی یک کلمه می نویسد که شرب التتن حلال. به این می گویند تقلید طولی.

فرقش می دانید در عمل کجا ظاهر می شود؟ جائی که این مجتهد اعلم تخطئه نکند غیر اعلم را، بگوید آقای غیر اعلم من تو را تخطئه نمی کنم، یک حدیثی هست که شرب التتن حرام، من وثوق به صدور این حدیث پیدا نکردم. من وثوق به وثاقت راوی این حدیث پیدا نکردم. من اطمینان به ظهور این حدیث در حرمت شرب تتن پیدا نکردم. اما من کسی را تخطئه را نمی کنم، شاید من بطیء الاطمینان هستم ومن برای من یک مقدار سخت اطمینان حاصل می شود. اینجا دیگر در تقلید طولی بسته می شود، اما نیابت سر جای خودش هست. چرا؟ برای اینکه نیابت می گوید هر مجتهدی فحص خودش را مثل فحص عامی حساب می کند، کأنه عامی فحص کرده است. عدم جزم خودش را به اماره بر حرمت کأنه عدم جزم عامی بر عدم اماره بر حرمت حساب می کند. ولذا فتوی می دهد به حلیت.

مسلک تقلید طولی این است که نه، واقعا موضوع درست بشود در حق عامی نسبت به اصل برائت. خب آقای مجتهد اعلم! شما یقین نداری به صدور این حدیث حرمت شرب تتن، شما یقین نداری به وثاقت راوی او، شما یقین نداری به ظهور این حدیث در حرمت شرب تتن، اما آیا تخطئه هم می کنی آن مجتهد فالاعلم را؟ می گوید نه، تخطئه نمی کنم، بالاخره ایشان اطمینان پیدا کرده به صدور و وثاقت راوی و دلالت این حدیث، شاید درست باشد من چه می دانم. من وثوق واطمینان ندارم. اینجا دیگر در تقلید طولی بسته می شود.

مثال دیگر بزنم: در همان استصحاب ثمره عملیه نیابت و تقلید طولی اینجور ظاهر می شود: مجتهد اعلم استصحاب می کند بقاء وجوب را، می گوید نماز جمعه هنوز در حق مردم واجب تعیینی است کما فی عصر الحضور. می گوید یک روایتی است یا مثلا یک قول مشهوری است که نماز جمعه در عصر غیبت واجب تخییری است، همینجور هم هست دیگر. من وثوق پیدا نمی کنم به اینکه این حدیث معتبر است. چون این کلام رجالیین برای من معتبر نبود راجع به ثقه بودن راوی این حدیث، یا در دلالت این حدیث برای من اطمینان حاصل نشده که دلالت می کند بر وجوب تخییری نماز جمعه در عصر غیبت، اما تخطئه نمی کنم فالاعلم را. فالاعلم می گوید من اینجور می فهمم که این روایت دلالت می کند بر وجوب تخییری نماز جمعه در عصر غیبت یا می آید می گوید من اطمینان پیدا کردم به وثاقت راوی. تا این مجتهد اعلم نگوید که جناب فالاعلم اشتباه می کنی، فتوای فالاعلم در حق عامی حجت است. موضوع درست نمی شود برای استصحاب. تقلید طولی راهش بسته می شود. اما اگر نیابت باشد مجتهد خودش را همه کاره می داند. شک خودش را کأنه شک عامی می داند. عدم قیام دلیل معتبر نزد خودش را کأنه عدم قیام دلیل معتبر نزد عامی می داند. ولذا طبق استصحاب فتوی می دهد.

تا به حال ما به الامتیاز نیابت و تقلید طولی را گفتیم.

اما یک اثر مشترکی هم نیابت و تقلید طولی دارد، و آن این است که مجتهدی که اعتراف می کند که فتوایش برای عوام حجت نیست، یا چون اعلم نیست یا چون عادل نیست یا چون مرد نیست، دیگر نه می تواند بگوید شارع مرا نائب قرار داده از عوام در موضوع حکم ظاهری، چون نیابت در جائی است که دلیل بر حجیت فتوی داشته باشیم. و نه تقلید طولی درست می شود. چون تقلید طولی یعنی دو فتوی، فتوای اول به تحقق موضوع حکم ظاهری معتبر بشود برای عامی، مجتهد واجد شرائط فتوی بدهد به اینکه نماز جمعه در عصر حضور واجب تعیینی بوده عامی یقین تعبدی به حدوث پیدا کند، تا بشود موضوع استصحاب. اگر این مجتهد می گوید من که فتوایم حجت نیست برای عامی، هر چه بگویم نماز جمعه در عصر حضور واجب تعیینی بوده، عامی که موضوع استصحاب نمی شود چون یقین تعبدی به حدوث پیدا نمی کند. چون این مجتهد می گوید من جامع الشرائط نیستم.

در حالی که ارتکاز مجتهدینی که فتوی می دهند این است که حساب می کنند طبق موازین فتوی باید اینگونه باشد فتوی می دهند. کاری ندارند که فتوایشان حجت در حق عامی هست یا نیست.

این مشکل لا ینحل می ماند.

وانصافا ما چاره ای نداریم که بگوئیم از این مشکل غفلت شده است. مجتهد وقتی می خواهد فتوی بدهد توجه کند به این مطالب، به صورت تعلیقی فتوی بدهد. بگوید اگر فتوای من حجت است در حق مردم، حکم ظاهری در حق آنها این است. حالا آقایان توجه ندارند به این نکته مطلق فتوی می دهند. اما کسی که توجه دارد باید مشروط فتوی بدهد، نباید بگوید که حکم ظاهری مردم این است چه فتوای من در حق آنها حجت باشد و چه نباشد.

اینکه ما بیائیم بگوئیم از ادله جواز إفتاء با قطع نظر از جواز تقلید، جواز إفتاء که موضوعش مجتهد است، جواز إفتاء ولو فتوایش برای عامی معتبر نیست چون فاسق است یا اعلم نیست، بگوئیم از ادله جواز إفتاء ولو به دلالت اقتضاء از باب غفلت نوعیه مردم و مجتهدین فهمیده ایم که شارع می گوید مجتهد، تو خودت حساب بکن خودت اگر موضوع بودی برای حکم ظاهری، جائر است فتوی بدهی و بگوئی همه مردم همینطورند. ولی این دعوای بلادلیل است. کسی که متوجه است که من چه جوری بگویم همه مردم این حکم ظاهری را دارند؟ دلیل چیست؟ خب فتوای به حکم ظاهری هر جا که علم داشتم میدم، یا حالا ما معتقدیم اگر خبر ثقه هم بود فتوی به حکم واقعی می دهم، اما در موارد اصول نه، کسی که ملتفت است ما یک دعوای بلادلیل بکنیم که بله شارع می گوید همینکه طبق موازین رسیدی به جریان این اصل عملی فتوی بده. حالا فتوایت معتبر است یا معتبر نیست فدای سرت. به چه دلیل؟

در مورد علم اجمالی هم نکته ای عرض کنم بحث را تمام کنیم:

در مورد علم اجمالی ما به نظرمان نیابت که دلیل نداشت، چون جواز إفتاء و جواز تقلید تصحیحش منحصر به مسلک نیابت نیست. خب مجتهد علم اجمالی دارد به حکمی فی البین، عامی علم اجمالی ندارد.

یک راه حل این است که بعضی ها مطرح می کنند که می گویند علم اجمالی مجتهد حجت است در حق عامی. شما که علم اجمالی دارید به یک حکم شرعی، این علم اجمالی شمای مجتهد در حق عامی حجت است. نیازی ندارد عامی علم اجمالی پیدا کند.

اقول: ممکن است این درست باشد اما یک شرط دارد آن را توجه کنید. اگر فالاعلم فتوی می دهد به یک طرف علم اجمالی، باز هم فتوای اعلم به علم اجمالی حجت است؟ آقای مجتهد اعلم تو می گوئی من علم اجمالی دارم که یا نماز قصر واجب است و یا نماز تمام، فالاعلم تو دارد فتوی می دهد به وجوب قصر. خب فتوای او برای شما حجت نیست چون مجتهدی، اما برای عامی که حجت است. تنافی با علم اجمالی ندارد. اماره تفصیلیه که با علم اجمالی تنافی ندارد، موجب انحلال علم اجمالی می شود. شما باید تخطئه کنی آن فالاعلم را.

اگر بگوئی من برایم وثوق حاصل نشد که راوی این حدیثی که می گوید نماز قصر واجب است ثقه است یا من وثوق پیدا نکردم به تمامیت ظهور این حدیث در وجوب قصر، کار خراب می شود. باید بگویی نخیر این فالاعلم اشتباه می کند که می گوید نماز قصر واجب تعیینی است. طبق موازین استنباط اشتباه می کند. اماره تفصیلیه نداریم. او را تخطئه کنید، بعد از تخطئه او دیگر علم اجمالی بلا سبب الانحلال موضوع وجوب احتیاط بشود در حق عامی.

هذا تمام الکلام فی هذه المسألة.

ادامه بحث انشاءالله فردا.